

بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق؛ تاریخ ابن خلدون: ابن خلدون (م. ۸۰۸ق.)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ق؛ تاریخ مکه: احمد السباعی (م. ۱۴۰۴ق.)، نادى مكة الثقافی، ۱۴۰۴ق؛ خلاصة الكلام فی بیان امراء البلد الحرام: احمد بن زینی دحلان (م. ۱۳۰۴ق.)، مصر، المطبعة الخیریة، ۱۳۰۵ق؛ شفاء الغرام: محمد الفأسی (م. ۸۳۲ق.)، به کوشش مصطفی محمد، مکه، النهضة الحدیثه، ۱۹۹۹م؛ العقد الثمین فی تاریخ البلد الامین: محمد الفأسی (م. ۸۳۲ق.)، به کوشش فؤاد سیر، مصر، الرساله، ۱۴۰۶ق.

سید مجتبی حسینی



ابوجهل: رئیس تیره بنی مخزوم و از

دشمنان سرسخت پیامبر ﷺ در مکه

عمرو بن هشام بن مغیره از تیره بنی مخزوم قبیله قریش بود. از این رو که مادرش أسماء بنت مخربه/مخرمة بن جندل از بنی نهشل بن دارم بن مالک بن حنظله بود^۱، او را ابن الحنظلیه^۲ نیز خوانده اند. پدرش هشام از مردان سرشناس و مهمان نواز مکه به شمار می رفت و بر بنی مخزوم ریاست داشت. قریش مرگ او را مبدأ تاریخ خود قرار داد.^۳ از زمان ولادت

۶. المحتر، ص ۱۳۹: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۲۵.

۷. الطبقات، ج ۶، ص ۳: السیره النبویه، ج ۱، ص ۶۲۳.

۸. السیره النبویه، ج ۱، ص ۶۲۳: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۴۸.

۹. المحتر، ص ۱۳۹: المنمق، ص ۳۲۲.

ولایت مکه رسید.^۱ فاسی به نقل از مورخ مصری، محمد بن یوسف صاحب کتاب الولاة و القضاة، حکمرانی اش را در سال ۳۳۸ق. پس از عزل او از منصب قاضی القضاة مصر در همین سال دانسته و آورده است که ولایت او بر مکه می بایست از سوی علی بن اخشید باشد^۲ که در پی درگذشت پدرش محمد بن طُغج اخشید در سال ۳۳۴ق. اداره امور به دو فرزندش علی و ابوالقاسم رسید.^۳ گفته اند که ابوجعفر، معاون علی در حکومت اخشیدیان بوده است.^۴

در سال ۳۳۱ق. ولایت شام، مصر و حرمین از سوی خلیفه عباسی، المتقی، به ابوبکر بن محمد بن طُغج واگذار شد. او از اوضاع نابسامان عباسیان بهره گرفت و حکومتی مستقل تأسیس کرد.^۵

◀ منابع

امراء مکه عبر عصور الاسلام: عبدالفتاح راوه، الطائف، مكتبة المعارف؛ البداية و النهايه: ابن کثیر (م. ۷۷۴ق.)، به کوشش علی شیری،

۱. شفاء الغرام، ج ۲، ص ۳۳۱: خلاصة الكلام، ص ۱۵.

۲. شفاء الغرام، ج ۲، ص ۳۳۱: خلاصة الكلام، ص ۱۵: امراء مکه، ص ۱۲۷.

۳. العقد الثمین، ج ۱، ص ۱۷۰.

۴. شفاء الغرام، ج ۲، ص ۳۳۱: خلاصة الكلام، ص ۱۵: تاریخ مکه، ص ۱۷۵.

۵. تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۲۹۹-۳۰۱: البداية و النهايه، ج ۱۱، ص ۱۹۲-۲۱۵.

ابوجهل و زندگی او پیش از ظهور اسلام، آگاهی چندانی در دست نیست.

بنی مخزوم در ورودی اجیاد کبیر سکونت داشتند. خانه ابوجهل نیز همان جا بود^۱ و بعدها به هشام بن سلیمان رسید.^۲ این خانه اکنون کنار در مسجد الحرام و در مجاورت باب النبی، در قشاشیه، قرار گرفته است.^۳ ناصر خسرو، خانه وی را برابر باب المعامل از درهای مسجد الحرام دانسته که بعدها به مستراح تبدیل شده است.^۴

زیرکی و هوشیاری او در آن عصر سبب شد تا برخلاف سنت عرب جاهلی که عضویت در دار الندوه* را برای غیر بنی قصبی به ۴۰ سالگی مشروط کرده بود^۵، در نوجوانی^۶ یا حدود ۳۰ سالگی^۷ عضو آن شورا شود.^۸ شاید به همین سبب قریش وی را ابوالحکم می خواند. بعدها رسول خدا ﷺ از او با کنیه ابوجهل یاد کرد.^۹ وی از بازرگانان ثروتمند و اشراف مکه بود.^{۱۰}

◀ **ابوجهل و دعوت پیامبر ﷺ:** وی پس از آشکار شدن دعوت پیامبر ﷺ، از دشمنان سرسخت ایشان و مسلمانان بود. او نبوت را بر پایه فرهنگ قبیله‌گی تحلیل می کرد^{۱۱} و می گفت: ما و فرزندان عبدمناف در شرف و بزرگی به رقابت برخاستیم. اطعام کردند و اطعام کردیم؛ عطا کردند و عطا کردیم تا به نزدیک هم رسیدیم. گفتند: از ما پیامبری است که بر او وحی می شود. به خدا سوگند! هرگز بدو ایمان نیاورده، تصدیقش نخواهیم کرد.^{۱۲} در گزارشی دیگر، ابوجهل در پاسخ اخنس بن شریق، از دشمنان پیامبر که درباره ایشان پرسیده بود، به رغم تأکید بر صداقت پیامبر، از پذیرش نبوت پیامبر تنها به دلیل تعصب قبیله‌گی و این که بنی قصبی، خاندان پیامبر، ریاست مکه و مناصب کعبه را نیز عهده دار بودند، سر باز زده، گفت: با پذیرش نبوت محمد، چه چیزی برای دیگر تیره‌های قریش می ماند؟ آیه ۳۳ انعام/۶ درباره این گفت و گو دانسته شده^{۱۳} که وی ضمن عدم تکذیب رسول خدا، قرآن را انکار می کرد: ﴿فَإِن تَنهَم لَأُكذِّبَنَّكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾.

ابوجهل برای بازداشتن تازه مسلمانان از

۱. تاریخ مکه، ص ۶۹.

۲. اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۵۸؛ حجاز در صدر اسلام، ص ۴۷۲.

۳. مرآة الحرمين، ص ۱۴۷.

۴. سفرنامه ناصر خسرو، ص ۱۲۸.

۵. اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۵۳.

۶. عیون الاخبار، ج ۱، ص ۳۳۳.

۷. الاشتقاق، ص ۱۵۵.

۸. عیون الاخبار، ج ۱، ص ۳۳۳؛ الاشتقاق، ص ۱۵۵.

۹. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۴۱.

۱۰. جامع البیان، ج ۲۰، ص ۱۱۹.

۱۱. جامع البیان، ج ۷، ص ۲۴۰.

۱۲. السیر و المغازی، ص ۲۱۰.

۱۳. جامع البیان، ج ۷، ص ۲۴۰؛ مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۵۵.

را با پیامبر ﷺ دریافت، با حيله گری وی را بر آن داشت تا کلام خداوند را سحر بخواند.^۷ آیات ۲۴-۲۵ مدثر / ۷۴: ﴿فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ * إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾ بیانگر این واقعه‌اند.^۸ او در اقدامی دیگر همسو با بزرگان قریش از ۱۷ مقتسمی بود که در موسم حج راه‌های مکه را میان خود قسمت نموده، ضد پیامبر تبلیغ می‌کردند. خداوند در آیه ۹۰ حجر / ۱۵ به آنان اشاره دارد: ﴿كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ﴾. او به تمسخر پیامبر و آیات قرآن می‌پرداخت؛ چنان‌که از تمسخر وی پس از نزول آیات ۲۷-۳۰ مدثر / ۷۴ یاد شده است.^۹ برخی مفسران وی را از مصداق‌های مستهزئین در آیه ﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾ (حجر / ۱۵، ۹۵) دانسته‌اند.^{۱۰}

از دیگر کوشش‌های او ضد پیامبر و مسلمانان می‌توان به این نمونه‌ها اشاره کرد: تهمت و افترا به مسلمانان^{۱۱}، جلوگیری از استماع قرآن^{۱۲} در حال که خود پنهانی به آن گوش فرامی‌داد^{۱۳} و با پیامبر ارتباط داشت^{۱۴}، کوشش برای برقراری

پابندی به اسلام، رفتاری کینه‌توزانه با آنان در پیش گرفت. شکنجه یاسر و سمیه از وابستگان بنی‌مخزوم^۱ که به شهادت آن دو انجامید، از آن جمله است. او زنی‌ره کنیز بنومخزوم را چنان شکنجه کرد که ناپیدا شد.^۲ برخی مفسران آیه ۲۰ فرقان / ۲۵ را درباره ابوجهل و چند تن دیگر می‌دانند که به تحقیر ابوذر و دیگر مؤمنان پرداختند:^۳ ﴿وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا﴾.

وی برای بازگرداندن عیاش بن ابی‌ربیع، برادر مادری‌اش که به اسلام گرویده و به یثرب مهاجرت کرده بود، تمام تلاش خود را به کار گرفت و پس از بازگرداندنش به شکنجه وی پرداخت.^۴ نیز برادر خود سلمه را که پس از هجرت دوم به حبشه به مکه بازگشته بود، حبس کرد و او تا سال پنجم ق. نتوانست به مدینه هجرت کند.^۵ ابوجهل با متهم کردن پیامبر به سحر، مسلمانان را پیروان فردی جادوگر می‌خواند. آیه ۸ فرقان / ۲۵: ﴿وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا﴾ به همین سخن اشاره دارد.^۶ نیز آن‌گاه که اندک ملایمت ولید بن مغیره، از بزرگان بنی‌مخزوم،

۷. اسباب النزول، ص ۴۶۸؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۸۴.

۸. السیرة النبویه، ج ۱، ص ۲۷۱.

۹. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۸۷.

۱۰. التعریف و الاعلام، ص ۱۶۳.

۱۱. التعریف و الاعلام، ص ۱۷۲.

۱۲. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۱۳. السیرة النبویه، ج ۱، ص ۳۱۵-۳۱۶.

۱۴. اسباب النزول، ص ۴۶۸؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۸۴.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸؛ التعریف و الاعلام، ص ۱۷۲.

۲. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۲۱-۲۲۲.

۳. روض الجنان، ج ۱۴، ص ۲۰۵.

۴. الطبقات، ج ۳، ص ۲۰۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵.

۵. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۳۷.

۶. التعریف و الاعلام، ص ۲۲۷.

پیمان صحیفه ضد پیامبر ﷺ و بنی هاشم در سال هفتم و تلاش برای جلوگیری از نقض آن.^۱ آورده‌اند که مادر یا خاله‌اش، جلاس، نگهدارنده این پیمان‌نامه بود.^۲ به گفته ابن سعد، طرح مشارکت مردان تیره‌های مختلف قریش در قتل پیامبر با هدف ناتوان کردن بنی هاشم در انتقام از قاتل و بسنده کردن آنان به پذیرش خون‌بها، از پیشنهادهای ابو جهل بود که قریش آن را پذیرفت. اما با خبر دادن جبرئیل به پیامبر و خوابیدن امام علی علیه السلام به جای پیامبر در لילה المبيت، این نقشه بی اثر شد.^۳ آیه ۳۰ انفال/۸ به این توطئه اشاره دارد: ﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾؛ «و یاد کن هنگامی را که کافران با تو نیرنگ می کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا [از مکه] اخراج کنند. نیرنگ می زدند و خدا تدبیر می کرد و خدا بهترین تدبیر کننده است.»

وی همراه برخی سران قریش نزد ابوطالب رفت. آنان با تهدید به قتل محمد ﷺ از او خواستند تا برادرزاده اش را از دعوت خود بازدارد.^۴ گفته اند: ابو جهل سوگند یاد کرد که

اگر پیامبر را در نماز ببیند، گردنش را بزند^۵ یا سرش را بر صخره‌ای بکوبد.^۶ او در صدد وفا به سوگند خود بود که اعجاز الهی با نزول آیات ۹-۱۴ سوره علق/۹۶ او را ناکام گذاشت: ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى * عَبْدًا إِذَا صَلَّى * ... أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾. به باور برخی مفسران، آیات ۸-۹/یس/۳۶ نیز درباره تصمیم ابو جهل به قتل پیامبر در حال نماز نازل شد و خداوند بدین گونه وی را ناکام گذارد: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَفِيهَا إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ * وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾.

روزی ابو جهل به آزار پیامبر پرداخت و حمزه به حمایت از ایشان، خشمگینانه ضربتی بر او زد. آورده‌اند که آیه ۱۲۲ انعام/۶ در این باره نازل شد: ﴿أَوَمَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. طبری سخنانی در تفسیر آیه می آورد؛ اما در این که مقصود از ﴿كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ﴾ ابو جهل است، تردید نمی کند.^۷ با هجرت پیامبر به یثرب، ابو جهل به توطئه

۱. السیر و المغازی، ص ۱۶۱، ۱۶۶.

۲. الطبقات، ج ۱، ص ۱۶۳؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۷۱.

۳. السیرة النبویه، ج ۱، ص ۴۸۱-۴۸۲؛ الطبقات، ج ۱، ص ۱۷۶؛ المعجز، ج ۱، ص ۱۶۰.

۴. السیرة النبویه، ج ۱، ص ۴۱۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۲۳، ۳۲۵.

۵. جامع البیان، ج ۳۰، ص ۳۲۱.

۶. جامع البیان، ج ۲۲، ص ۱۸۳.

۷. التفسیر الکبیر، ج ۲۶، ص ۲۵۴.

۸. مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۵۵.

۹. جامع البیان، ج ۸، ص ۳۰.

کافران و شکست و درافتادن به دوزخ را سرانجام آنان دانسته است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ﴾.

ابوجهل در روز بدر خداوند را به داوری خواند و با این دستاویز که دین آنان قدیم و دین محمد جدید است، از خدا خواست تا اهل هر یک از دو دین را که نزد او محبوب تر است، یاری کند. به گفته طبرسی آیه ۱۹ انفال/۸ به این رخداد اشاره دارد.^۶ برخی منابع از نفرین رسول خدا به ابوجهل پیش از آغاز نبرد بدر سخن گفته‌اند.^۷ پس از صف آرایی دو سپاه، پیامبر قریش را از جنگ بر حذر داشت و عدم تمایل خود به رویارویی با آنان را اعلان کرد. برخی از قریشیان از این پیشنهاد پیامبر استقبال کردند؛ اما ابوجهل با تحریک و ترغیب آنان، با پیشنهاد ترک مخاصمه مخالفت کرد^۸ و یاران پیامبر را لقمه‌ای بیش ندانست^۹ و گفت: امروز بازمی گردیم تا خدا میان ما و پیامبر حکم کند.^{۱۰}

پیش از شروع جنگ تن به تن، او برای

خود بر ضد ایشان و مسلمانان ادامه داد و همه تلاش خود را برای نابودی رسول خدا ﷺ به کار بست.^۱ هنگامی که پیک ابوسفیان برای نجات کاروان قریش از دستیابی مسلمانان به مکه رسید، ابوجهل بر بام کعبه رفت و مکیان را به خروج از شهر و رویارویی با مسلمانان تشویق کرد.^۲ پس از نجات کاروان تجاری قریش به رهبری ابوسفیان و درخواست وی برای بازگشت سپاه قریش به مکه، وی بر رویارویی با مسلمانان اصرار ورزید و افراد خواهان بازگشت را بزدل و مسحور پیامبر شمرد و همه را برای ادامه حرکت سپاه ترغیب کرد.^۳ او با این سخنان، نخستین نبرد جدی قریش با مسلمانان را به راه انداخت و خود در این لشکرکشی از «مُطْعِمِينَ» یعنی کسانی بود که تهیه خوراک سپاه قریش را بر عهده داشتند. واحدی از کلبی نقل می‌کند که آیه ۳۶ انفال/۸ درباره ۱۲ تن از اطعام‌کنندگان روز بدر نازل شد که یکی از آنان ابوجهل بود^۴ و ۱۰ شتر خویش را در جریان نبرد بدر ذبح کرد.^۵ خداوند در این آیه بخشش اموال برای بازداشتن از دین خدا را مایه حسرت

۱. السیرة النبویه، ج ۲، ص ۴۸۰؛ مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۲۶.

۲. الکشاف، ج ۲، ص ۱۹۷.

۳. المغازی، ج ۱، ص ۳۷؛ البداية و النهاية، ج ۳، ص ۲۷۰-۲۷۱.

۴. اسباب النزول، ص ۲۴۰؛ کشف الاسرار، ج ۴، ص ۴۳.

۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵.

۶. مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۱۷.

۷. المغازی، ج ۱، ص ۴۶.

۸. المغازی، ج ۱، ص ۶۱.

۹. السیرة النبویه، ج ۱، ص ۶۲۳؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۴.

۱۰. المغازی، ج ۱، ص ۶۳-۶۴؛ السیرة النبویه، ج ۱، ص ۶۲۳.

کرد. ^۵ وی را با دیگر کشتگان در چاه بدر دفن کردند. ^۶ مفسران آیه ۵۰ انفال/ را در شأن ابو جهل و دیگر کشتگان بدر دانسته‌اند: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَقَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةَ يَصْرِيحُونَ وَجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾؛ «اگر ببینی آن گناه که فرشتگان جان کافران را می‌ستانند، بر چهره و پشت آنان می‌زنند و گویند: عذاب سوزان را بچشید!» ^۷ پیامبر ﷺ که منتظر شنیدن خبر هلاک ابو جهل بود و او را سردسته پیشوایان کفر و فرعون امت می‌دانست ^۸، با شنیدن این خبر، خدا را بر تحقق وعده‌اش سپاس گفت. ^۹ ابو جهل هنگام کشته شدن ۷۰ سال داشت. ^{۱۰} از او ذیل آیات ۵۵ فرقان/ ۲۵ و ۱۵ لیل/ ۹۲ نیز سخن گفته شده و وی را از مصداق‌های کافران ^{۱۱}، اهل شقاوت ^{۱۲} و ... دانسته‌اند.

او پسر و دختری داشت؛ اما نسلش ادامه نیافت ^{۱۳} و ابتر ماند. برخی مفسران او را از مصداق‌های ابتر در آیه ۳ کوثر/ ۱۰۸

ختنا کردن سخنان عتبه بن ربیع و نیز تحریک عواطف نیروهای خود، به عامر حضرمی فرمان داد تا سر خود را تراشیده، با ریختن خاک بر سر خود، خون برادرش را که در سریه نخله به سال دوم ق. کشته شده بود، طلب کند. ^۱ زخم زبان‌های تند ابو جهل به عتبه و ترسو خواندنش، وی را واداشت تا در نبردی که خود برای خاموش کردن شعله‌اش می‌کوشید، نخستین کسی باشد که همراه پسرش ولید و برادرش شیبه، جنگ تن به تن را آغاز کند. ^۲ کشته شدن این سه تن، ضربه‌ای سخت به قریش زد؛ ولی ابو جهل با سخنان خود به آنان اطمینان داد که پیروز خواهند شد و خطاب به مسلمانان شعار داد: «لنا العزى ولا عزي لكم».

مسلمانان به فرمان پیامبر ﷺ در پاسخ او شعار «الله مولينا ولا مولي لكم» ^۳ سر دادند. این نبرد به شکست مکیان و کشته شدن جگرپاره‌های قریش انجامید ^۴ و ابو جهل که فرماندهی سپاه مشرکان را بر عهده داشت، به دست دو جوان کم سال انصاری به نام معاذ بن عمرو و معاذ بن عفره یا عوف و معوذ بن عفره از پای درآمد. هنگامی که هنوز رمقی در تن داشت، عبدالله بن مسعود ^۵ سر او را از تن جدا

۵. المغازی، ج ۱، ص ۹۱؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۴۷، ۲۸۱.

۶. البداية و النهايه، ج ۳، ص ۲۹۲-۲۹۳.

۷. جامع البيان، ج ۱۰، ص ۳۱؛ مجمع البيان، ج ۴، ص ۸۴۶.

۸. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۴۱.

۹. المغازی، ج ۱، ص ۹۱.

۱۰. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۳۰.

۱۱. جامع البيان، ج ۱۹، ص ۱۸؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۷۴.

۱۲. الکشاف، ج ۴، ص ۷۶۴.

۱۳. جمهرة انساب العرب، ص ۱۴۵؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۵۷۰.

۱. المغازی، ج ۱، ص ۶۴؛ السيرة النبوية، ج ۱، ص ۶۲۳.

۲. المغازی، ج ۱، ص ۶۶-۶۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۵۱.

۳. سبل الهدی، ج ۴، ص ۳۶.

۴. المغازی، ج ۱، ص ۵۳؛ السيرة النبوية، ج ۱، ص ۶۱۷.

◀ منابع

اخبار مکه: الارزقي (م. ۲۴۸ق.)، به كوشش رشدی الصالح، مکه، مكتبة الثقافة، ۱۴۱۵ق؛ اسباب النزول: الواحدي (م. ۴۶۸ق.)، به كوشش كمال بسيوني، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۱ق؛ الاستيعاب: ابن عبدالبر (م. ۴۶۳ق.)، به كوشش البجاوي، بيروت، دار الجيل، ۱۴۱۲ق؛ اسد الغابه: ابن اثير علي بن محمد الجزري (م. ۶۳۰ق.)، بيروت، دار الفكر، ۱۴۰۹ق؛ الاشتقاق: ابن دريد (م. ۳۲۱ق.)، به كوشش عبدالسلام، بيروت، دار الجيل، ۱۴۱۱ق؛ انساب الاشراف: البلاذري (م. ۲۷۹ق.)، به كوشش زكار، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۷ق؛ البداية و النهايه: ابن كثير (م. ۷۷۴ق.)، به كوشش علي محمد و عادل احمد، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۸ق؛ تاريخ طبري (تاريخ الامم و الملوك): الطبري (م. ۳۱۰ق.)، به كوشش محمد ابوالفضل، بيروت، دار احياء التراث العربي؛ تاريخ مکه از آغاز تا پايان دولت شرفاي مکه: احمد السباعي (م. ۱۴۰۴ق.)، ترجمه: جعفريان، تهران، مشعر، ۱۳۸۵ش؛ تاريخ اليعقوبي: احمد بن يعقوب (م. ۲۹۲ق.)، بيروت، دار صادر، ۱۴۱۵ق؛ التعريف و الاعلام: السهيلي (م. ۵۸۱ق.)، به كوشش محمد علي، طرابلس، كلية الدعوة الاسلاميه، ۱۴۰۱ق؛ التفسير الكبير: الفخر الرازي (م. ۶۰۶ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربي، ۱۴۱۵ق؛ تفسير قرطبي (الجامع لأحكام القرآن): القرطبي (م. ۶۷۱ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربي، ۱۴۰۵ق؛ جامع البيان: الطبري (م. ۳۱۰ق.)، به كوشش صدقي جميل، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۵ق؛ جمهرة انساب العرب: ابن حزم (م. ۴۵۶ق.)، به كوشش گروهی از علما، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۸ق؛ حجاز در صدر اسلام: احمد العلي، ترجمه: آيتي، مشعر، ۱۳۷۵ش؛ الدر المنثور:

دانسته‌اند.^۱ البته بر پایه سخن مشهور، نزول اين سوره درباره عاص بن وائل است.^۲ فرزندش عكرمه نیز همانند پدر از دشمنان سرسخت رسول خدا بود. وی در غزوه احزاب به سال پنجم ق. در شمار پنج تن از نام‌آوران سپاه دشمن بود که از خندق گذشت؛ اما در پی کشته شدن عمرو بن عبود به دست امام علي (عليه السلام)، گريخت و خود را نجات داد.^۳ عكرمه در فتح مکه به سال هشتم ق. از کسانی بود که پیامبر به قتل آنان فرمان داد. اما پس از آن که گريخت، ايشان از خون او در گذشت. سپس وی مسلمان شد^۴ و به مدینه هجرت کرد. بر پایه گزارشی، پیامبر او را عامل صدقات قبیله هوازن کرد^۵ و برای آن که وی آزرده نشود، مسلمانان را از دشنام دادن به پدرش بازداشت.^۶ ابوبکر وی را در نبردهای رده^۷ سرکرده سپاهی ساخت و به او فرمان داد که به کارزار مسيلمه کذاب، ز مدعیان دروغین پیغمبری، رود.^۸ سرانجام وی در نبرد اجنادین و بر پایه گزارشی، در رخداد یرموک در دوران خلافت عمر کشته شد.^۸

۱. تفسير قرطبي، ج ۲۱، ص ۲۲۲.

۲. جامع البيان، ج ۳۰، ص ۲۱۲؛ اسباب النزول، ص ۴۹۴.

۳. السيرة النبويه، ج ۲، ص ۲۲۴-۲۲۶؛ تاريخ يعقوبي، ج ۲، ص ۵۰.

۴. الطبقات، ج ۲، ص ۱۰۳.

۵. الطبقات، ج ۶، ص ۴.

۶. العقد الفريد، ج ۲، ص ۲۳۶.

۷. تاريخ طبري، ج ۳، ص ۲۸۱-۲۸۲؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۵۶۹.

۸. الطبقات، ج ۶، ص ۴؛ الاستيعاب، ج ۳، ص ۱۰۸۳.

أبو حبه عامر بن ثابت: از شهیدان

انصاری أحد

عامر^۱ بن ثابت بن نعمان بن امیه از تیره بنی ثعلبه بن عمرو بن عوف و از اوسیان است.^۲ وی به کنیه اش شناخته می شود^۳ که آن را ابو حبه، ابو حیه و ابو حنه آورده اند که شاید برخی تصحیف شده باشد.^۴ گروهی ابو حبه را صحیح تر دانسته اند.^۵ در نام و نشان وی نیز اختلاف هایی دیده می شود. او را مالک^۶، عامر^۷، عمرو^۸، عمیر^۹ و ثابت^{۱۰} خوانده اند و پدرش را عمرو^{۱۱}، عمیر^{۱۲}، ثابت^{۱۳}، عبد عمرو^{۱۴} و نعمان^{۱۵} گفته اند. در میان اصحاب رسول خدا ﷺ افرادی دیگر نیز با این کنیه دیده

السیوطی (م. ۹۱۱ ق.)، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۶۵ ق؛ **روض الجنان**: ابوالفتوح رازی (م. ۵۵۴ ق.)، به کوشش یاحقی و ناصح، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ ش؛ **سبل الهدی**: محمد بن یوسف الصالحی (م. ۹۴۲ ق.)، به کوشش عادل احمد و علی محمد، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۴ ق؛ **سفرنامه ناصر خسرو**: ناصر خسرو (م. ۴۸۱ ق.)، تهران، زوار، ۱۳۸۱ ش؛ **السیر و المغازی**: ابن اسحاق (م. ۱۵۱ ق.)، به کوشش سهیل زکار، قم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۳۶۸ ش؛ **السیره النبویه**: ابن هشام (م. ۲۱۸ ق.)، به کوشش السقاء و دیگران، بیروت، المكتبة العلمیه؛ **الطبقات الكبرى**: ابن سعد (م. ۲۳۰ ق.)، به کوشش محمد عبدالقادر، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق؛ **العقد الفرید**: احمد بن عبد ربه (م. ۳۲۸ ق.)، به کوشش مفید قمیحه، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۴ ق؛ **عیون الاخبار**: ابن قتیبة الدینوری (م. ۲۷۶ ق.)، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق؛ **الکشاف**: الزمخشری (م. ۵۳۸ ق.)، قم، بلاغت، ۱۴۱۵ ق؛ **کشف الاسرار**: میبیدی (م. ۵۲۰ ق.)، به کوشش حکمت، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۱ ش؛ **مجمع البیان**: الطبرسی (م. ۵۴۸ ق.)، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ ق؛ **المحبر**: ابن حبیب (م. ۲۴۵ ق.)، به کوشش ایلزه لیختن شتیتز، بیروت، دار الآفاق الجدیده؛ **مرآة الحرمن**: ابراهیم رفعت پاشا، ترجمه: انصاری، مشعر، ۱۳۷۷ ش؛ **المغازی**: الواقدی (م. ۲۰۷ ق.)، به کوشش مارسدن جونسن، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۹ ق؛ **المنسق**: ابن حبیب (م. ۲۴۵ ق.)، به کوشش احمد فاروق، بیروت، عالم الکتاب، ۱۴۰۵ ق.

سید علی رضا واسعی



۱. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۶۲۸.
۲. جمهرة انساب العرب، ص ۳۳۶-۳۳۷.
۳. الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۹۵.
۴. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۶۲۸؛ **اسد الغابه**، ج ۵، ص ۶۵؛ **غرر الفوائد**، ص ۳۳۶.
۵. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۶۲۸؛ **غرر الفوائد**، ص ۳۳۶.
۶. الطبقات، ج ۳، ص ۳۶۵؛ **الاستیعاب**، ج ۴، ص ۱۶۲۸.
۷. **الاستیعاب**، ج ۲، ص ۷۹۵؛ ج ۴، ص ۱۶۲۸؛ **اسد الغابه**، ج ۳، ص ۲۲.
۸. **الاکمال**، ج ۲، ص ۳۲۱.
۹. **الاصابه**، ج ۴، ص ۵۹۰.
۱۰. **الانساب**، ج ۲، ص ۱۱۱.
۱۱. **الاستیعاب**، ج ۲، ص ۷۹۵؛ **اسد الغابه**، ج ۳، ص ۲۲.
۱۲. **الاستیعاب**، ج ۲، ص ۷۹۵.
۱۳. **اسد الغابه**، ج ۳، ص ۲۲.
۱۴. **الاستیعاب**، ج ۲، ص ۷۹۵.
۱۵. **جمهرة انساب العرب**، ص ۳۳۷؛ **الانساب**، ج ۲، ص ۱۱۱.